

در خلوت واژه‌ها

اسکندر ختلانی

مسکو

از نخستین چاپ «صدای پای واژه‌ها...» (کابل، اگست ۱۹۸۸) یک سال و چند ماه سپری شد. بنا بر گواهی یارانی که از کابل به تاجیکستان تشریف می‌آورند، این دفتر در آن باستانی شهر شکوهمند شعر دوست مدتی است که نایاب شده و در تاجیکستان عزیز ما هم تنها در دسترس آنانی است که یا با خود از افغانستان آورده‌اند و یا به ایشان تقدیم کرده‌ام. و اما در این روزگار که در تاجیکستان دلبستگی پرشوری در برابر آموزش خط نیاکان ما به چشم می‌رسد، و هرگاه که در شبهای شعر هواداران سخن پارسی می‌پرسند که آیا «صدای پای واژه‌ها...» را از کجا و چگونه می‌توان پیدا کرد، بجز شانه درهم کشیدن و به آسمان نگرستن، چاره‌ای دیگر ندارم که یعنی به قول مشهور: خدا می‌داند که چگونه و از کجا...

ولی باز هم، با این همه، فرشته خوبی‌ها به کوچک ما نیز قدم رنجه کرد و اینک به همت دوست نکته‌سنج ما، رئیس بنگاه نشریات «والیس» و بکتور گریستکاس و به سرمایه‌بنده چاپ دوم این دفتر فراهم آمد که ما این را به فال نیک می‌گیریم. بگانه امید می‌دهد که از چاپ دوباره دفتر مذکور در دل می‌پروریم. همانا سهم ناچیزی است در دست باری دراز کردن بسوی آنانی که برای آموزش خط نیاکان ما - خط پارسی - کمر بر بسته‌اند. وای کاش اگر «صدای پای واژه‌ها...» پای انداز کوچکی در راه رسیدن به این آرمان والای فرهنگی باشد.

به آرزوی پیشرفت و شکوفایی هر چه بیشتر هم دل‌وهم درد و هم مرام شما:

اسکندر ختلانی

مسکو، ۲۷-۳-۱۹۹۰

درباره این سراینده:

اسکندر ختلانی در روز ۲۱ مهر (میزان) سال ۱۳۳۳ هجری خورشیدی (برابر با اکتبر سال ۱۹۵۴) در شهر کولاب که در سده‌های پیشین بنام ختلان زمین مشهور بود، دیده به جهان گشود. آموزش متوسطه را در تاجیکستان و آموزش عالی را در انستیتوی ادبیات بنام آ. م. گورکی، جنب اتحادیه نویسندگان اتحاد شوروی، در مسکو فراگرفت. دو دفتر شعر بنامهای «برواز» (سال ۱۹۸۱) و «شگوفه‌ها» (سال ۱۹۸۵) در تاجیکستان بچاپ رسانیده است. اشعارش در روزنامه و مجلات اتحاد شوروی و همچنین رسانه‌های جمهوری افغانستان انتشار یافته است.

در اینسوی فاصله

نامت را

در لاژورد شبانگاه شهر می‌جویم

در دوزخین چشمه کوهستان

هنگامی که آب

انده بی‌توبودن را

بامن می‌سراید.

صدایت رامی‌شنوم

و انتظارت را

چون سنگ گور خویش

بر دوش می‌کشم...

بشنو!

تردید نیست،

فریادی است

که بر فاصله می‌پیچد.

دستهای را

در لحظات یتیم خاطره‌ها

فریاد می‌زنم

در تاریکی تردید

و بنیستهای ناتوانی،

در فواصلی که هیچگاه!

- ای آفتاب نیمه‌شبان -

بمودن

نخواهم

توانست.

کابل، ۲۵-۸-۱۹۸۷





گور سرباز

باز با نخل بلند لب آب
ماه می رقصد
چون عروسی زیبا
مظهر صلح و صفا.

نسیم ستاره زار

سحرگهی به سراغم به این دیار
شب می بسان نسیم ستاره زار
اگر نیایی خوشدل، صفای خنده به لب
به داغ و درد بیا، زار و سوگوار
بیا گیاه خشک کویرم، نشسته بر سنگ
به گامهای سپیدت چور و دیار
به راه آمدنت هر کجاست خانه من
یکی دوبار بیا، صدهزار بار
چوراز عشق سرانجام آشکار شود
بخیز و برده برانداز و آشکار بیا

کابل، ۱۱ تیر ۱۳۶۵

گرد آینه آن آب زلال
ماه رقصان و یکی نخلی هست
آنسوی چشمه ولی،
گور خاموش دلآزاری هست
گور سربازی است این توده خاک.
نیستش نام و نشانی به جهان
به جز آن سنگ سیاه
به جز آن خار مغیلان در باد
به جز آن قامت تنهای گیاه.
خاک و بیگانه

زیر پایش بوده است
— تا کدامین وادی؟

— تا کرانی بی نور.
بیرق مذهب تزویر و ریا

رهنمایش بوده ست.
— تا کدامین خورشید؟

— تا شب تیره گور.

نه ورا شهرت و آوازه یک مرد دلیر
نه ورا ثروت انباشته از پیروزی.
مشیت خاکی و دگر هیچ ز عمر،
این بود طالع و اینش روزی.

باز هم در کابوس

می نماید فریاد

مادری در آهواز

مادری در بغداد.

آفتاب را خانه...

به شهر آفتاب

مرا می بری

یا نه؟

پرسش کودک از مادر

مادر،

آیا من فردا

به دیدن شگفتن گلها

خواهم رفت؟

مادر،

آیا من فردا

با بچه های همسایه

بازی خواهم کرد؟

مادر،

تومی گویی

آنسوی کوهستان

شهری است

و آنجاست

کابل، ۲۳ عفر ۱۳۶۵

کابل، ۱۳۶۱